



مفهوم فقر عرفانی در غزلیات شمس و مثنوی مولانا

غلام رضا دانش پژوه^۱، دکتر ناصر کاظم خانلو^۲

۱- (نویسنده مسئول) دانش آموخته ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

rezasegal@yahoo.com

pnu.khanloo@yahoo.com

چکیده

«فقر» یکی از مراحل سیر و سلوک عرفانی و در لغت به معنای نیاز و احتیاج است و در اصطلاح صوفیه، نیازمندی به خدا و بی نیازی از غیر اوست. «فقر و غنا» در ادبیات ایران و به خصوص در آثار عرفانی، سابقه ای کهن و جایگاهی والا دارد. فقر در لغت به معنای درویشی و نداری و «غنا» نقطه مقابل آن و به معنی توانگری، بی نیازی، و دولتمندی است. سالک در این وادی به صفت عدم اصلی و فقر ذاتی خود برمی گردد و به آن اقرار می کند. فقر از مسائل مهم عرفانی است و علاوه بر شاعران که در دیوان های خود به آن اشاره کرده اند خود عرفا نیز در این زمینه نظریه پردازی می کنند.

«فقر» یکی از موضوعاتی است که مولانا در تمامی آثار خود به هر بهانه ای به آن گوشه چشمی انداخته و مقام منبع آن را ستوده است. فقر در اصطلاح عامه، به معنای نداری و نیازمندی است اما این معنا در نظر مولوی تعبیری مردود شمرده شده است، مولوی همواره از افراد متکدی که از فقر تنها اسمی را به یدک می کشند و از حقیقت آن بی بهره اند بیزاری جسته است.

این جستار با عنوان «مفهوم فقر عرفانی در غزلیات شمس و مثنوی» که با روش تحلیلی و توصیفی انجام گرفته است بر آن است که مقوله ی فقر را از دید مولانا همراه با شواهد شعری تبیین و تفسیر کند و آن را از دید عرفان مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه ها: فقر، غنا، عرفان، تصوف، مولانا، مثنوی، غزلیات شمس

بیان مسأله

عرفان متعالی ترین علم بشری و راه شناخت الهی است. عرفا بر این عقیده اند که نفس انسان باید مراحل طی کند تا به حق و حقیقت برسد. برای رسیدن به این امر باید دل را از تمایلات نفسانی و غیر الهی و به طور کلی ماسوی الله پاک کرد. مفهوم فقر واژه ای است قرآنی که در ذهن و زبان عارفان مسلمان فراوان به کار رفته است این مفهوم در مراحل سلوک در زمره ی منازل اساسی به شمار می آید و منظور از آن عدم التفات به ماسوی الله و مقرر بودن به نیازمندی در برابر حق تعالی است. در این مقاله برآنیم به بررسی مفهوم فقر در ادبیات عرفانی مولانا، در غزلیات شمس و مثنوی بپردازیم و مراد مولانا را از فقر را بازگویم.



پیشینه تحقیق

به نظر می رسد که پیشینه ی موضوع فقر را قبل از هر مأخذی، باید در آیات کریمه ی وحی جست خداوند در قرآن کریم بارها به حصر غنای خویش و فقر و نیاز بندگان اشاره کرده است. چنان که فرمود: «یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغنی الحمید» (فاطر/۱۵) ای مردم شما همه به خدا فقیرید و تنها خداست که بی نیاز و غنی با لذات و ستوده صفاتست.

«وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَانْتُمْ الْفُقَرَاءُ (محمد/۳۷)» فقط خدا بی نیاز است و شما نیازمندید. پس از قرآن کریم، در سخنان بزرگان دین، از فقر به عنوان افتخار و کرامتی از جانب حق تعالی یاد شده است.. عارفان نیز تحت تأثیر تعالیم قرآنی و اسلامی به تبیین فقر عرفانی پرداخته اند و در آثار خود به صورت پراکنده به این موضوع اشاره داشته اند، تنها کتبی که قبل از رساله ی قشیریه در فصلی مستقل به این بحث پرداخته اند، می توان به آثاری چون «اللمع فی التصوف» اثر ابو النصر سراج (م:۳۷۸) و «التعرف لمذهب اهل التصوف» ابوبکر محمد بن ابراهیم کلابادی (م. ۳۸۰) اشاره کرد. پس از رساله ی قشیریه نیز کمتر کتاب عرفانی تألیف شده است که به این بحث نپرداخته باشد حتی به جرأت می توان گفت شاکله اصلی بیشتر کتب عرفانی بحث فقر و انقطاع از دنیا است. قشیری، هجویری و مولانا، خواجه عبدالله انصاری، ابو سعید ابو الخیر، شیخ فرید الدین عطار، حافظ و.... نیز هر یک در آثار خود به این مساله اشاره داشته اند.

مقدمه

جستجو و تحقیق در مباحث عرفان اسلامی و گرایش به آشنایی و شناسایی عارفان و ماجراهای صوفیانه ایشان توجه به ماجرای بزرگ یگانه ای است که سالها افق مشرق زمین را منور می ساخت و تابش اشعه های نورانی آن هنوز نه تنها مشرقیان بلکه مغرب نشینان را نیز محظوظ می سازد. تحقیق در سخنان و رفتار عرفا، همواره شیوه ی زندگانی و سلوک را، به جویندگان می آموزد در بسیاری از احوالات این بزرگان، که بیشتر مشرب فکری عرفانی آنها بیان شده است نکات آموزنده ای وجود دارد که راهنمای زندگی متعالی هر انسانی می تواند باشد. عرفان، برترین نوع معرفت نسبت به برترین حقیقت هستی است. به تعبیر قدما، عرفان به سبب شرافت موضوع آن اشرف علوم است. به نظر می رسد که گرایش به عرفان ریشه در فطرت انسان داشته باشد. از این رو عرفان، جاذبه ای بی مانند دارد و بسیاری از تشنگان کمال در طلب آن سر از پا نمی شناسند. عرفا بر این عقیده اند که نفس انسان باید مراحل طی کند تا به حق و حقیقت برسد. قبل از اینکه عرفان و اندیشه والای عارفان به دنیای ادبیات، نظم و نثر فارسی وارد شود، عرصه ادبیات از داشتن معانی بلند بی بهره بود و اغلب مضامین آن به مدح امرا، وزرا، ممدوحان و یا توصیف طبیعت تعلق داشت؛ اما با ورود افکار عاشقانه – زاهدانه عرفای بزرگ، ادب فارسی وسیله ای شد برای بیان مقاصد والای عرفانی و اخلاقی.

«فقر» واژه ای است قرآنی که در ذهن و زبان عارفان مسلمان فراوان به کار رفته است در قرآن کریم نه تنها از فقر به عنوان رذیلت یاد نشده است بلکه خداوند در آیه ۲۷۳ سوره بقره، فقیرانی که در راه حق دچار مشکل شده اند ستوده است و همواره آنان را مورد سفارش اکید قرار داده است علاوه بر آن در آیه ی ۷ سوره علق حضرت حق غنا را به عنوان عامل سرکشی و طغیان انسان، معرفی کرده و او را از حب دنیا برحذر داشته است این گونه تحزیرات و سفارش ها کافی بود تا عارفان واژه فقر را جزء اصطلاحات خاص خود قرار دهند. از جمله اصطلاحاتی که در معنی لفظی خود، چنان که مصطلح است به کار نرفته است واژه فقر است. فقر یکی از منازل اساسی سلوک محسوب می شود و به جرأت می توان گفت؛ کمتر کتاب عرفانی وجود دارد که به این مبحث نپرداخته باشد. عرفا فقر را مانند دیگر مصطلحات تصوف با تعاریف مختلف بیان داشته اند و هر یک به زبانی در تبیین آن کوشیده است.



مقوله فقر در ادبیات عرفانی از آن چنان اهمیتی برخوردار است که معمولاً در تأملات و تحقیقات عرفا به عنوان یک دانش فراگیر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. فقر یکی از موضوعات مهمی است که نه تنها در حوزه عرفان بلکه در حوزه ادبیات هم مورد توجه قرار گرفت و هم در عرفان نظری و هم عرفان عملی به آن پرداخته شد. بی‌گمان شناخت فرهنگ غنی و پر بار گذشته ما ایرانیان بدون آشنایی با مسائل مربوط به تصوف و عرفان مقدور نیست. آنچه ما را بر آن می‌دارد که در این راه کوششی مضاعف داشته باشیم غبار ابهامات و تصوراتی است که کم و بیش در مورد عرفان و تصوف داریم.

فقر در لغت و اصطلاح تصوف

فقر در لغت عرب به معنای ناداری و جمع آن فُقُور و مُفَاقِر است. در زبان فارسی فقر به معنی تهیدستی، تنگدستی و درویشی است، خلاف غنی (لغت نامه، ذیل واژه فقر)

فقر «نیازمندی به خدا و بی‌نیازی از غیر اوست.» (دایره المعارف تشیع، ج ۱۲: ۳۵۳)

در نزد هجویری نیز فقر به معنای درویشی است. (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۹)

فقیر مطابق اصطلاح فقها، «کسی را گویند که کمتر از نصاب و حدی که زکات بدان تعلق می‌گیرد، مالک باشد، حد نصاب دو بیست درهم است.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۹۹۸)

دکتر زرین کوب در کتاب «ارزش صوفیه»، درباره اشتقاق کلمه فقیر به نقل از «بو عبدالله بن خفیف شیرازی» آورده اند: «اشتقاق فقیر از فقارست و فقار آن استخوان است که قوم ثبت بر آن باشد هر گه که آن استخوان شکسته شود مرد ضعیف شود و او را فقیر خوانند یعنی در همه حال در نشست و خاست محتاج باشد به معینی که یاور او باشد و همچنین فقیر آن است که محتاج است به دیگری.» (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۹۹)

«معنای عمیق تر و حکمی آن فقر ذاتی است که همه ی انسانها و ممکنات فقیرند، و تنها وجود واجب یا واجب الوجود است که غنی با لذات است. یک معنای فقر هم فروتنی و شکسته حالی و فقر آگاهی است که به عنوان مترادف تصوف به کار می‌رود. چندان که به صوفیان اهل فقر گویند.» (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱۵۹۳)

چیزی بیش از نیازمندی و تهیدستی عام است با پیدایش گرایش های زاهدانه در قرن اول و دوم هجری بر فقر به عنوان عنصر اصلی شیوه زندگی زاهدانه بسیار تأکید شده است در واقع فقر، به عنوان فضیلتی مطرح شد که قرآن بدان اشاره کرده است. در سیره پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) و صحابه ی ایشان بر آن تأکید شده و بدان افتخار می کرده اند درست به همین دلیل در این دوره، فقر بیشتر به صورت حیات فقیرانه و معیشت توأم با فقر ظاهر شده است. در قرن سوم که اوج تاریخ تصوف به شمار می آید، در مکتب بغداد و نیز در مکتب خراسان، فقر به عنوان شرط لازم عبودیت مطرح می گردد در حقیقت پس از گذر از زهد به تصوف و راه یابی اندیشه های نو افلاطونی به عالم اسلام در اثر نهضت ترجمه، به ویژه میان متفکران حوزه ی علوم باطنی و نیز تأثیر آرای کلامی، فقر علاوه بر انسان به همه ی موجودات تعمیم می یابد بدین ترتیب این مفهوم علاوه بر ظهور به صورت زندگی فقیرانه در قرن اول و دوم و در قرن سوم رفته رفته وارد حوزه ی نظری می شود و سپس در قرن چهارم به صورت یکی از مقامات عرفانی و منازل سلوک جایگاهی رفیع را به خود اختصاص می دهد. (کاشانی، ۱۳۸۵: ۴۶۹)



«حقیقت فقر نیازمندی است؛ و بنده جز نیازمند نباشد از بهر آنکه بندگی بی ملکی است و هر که مالک نباشد مملوک باشد و مملوک به مالک خویش محتاج باشد. پس غنی به حقیقت حق است و فقیر به حقیقت خلق و غنا صفت حق است به حقیقت و فقر صفت خلق است به حقیقت.» (مستملی بخاری، ۱۳۶۵:۱۲۳۹)

عرفا گاه از فقر معنی دیگری را منظور می دارند و آن فناى نفس، سلب انانیت و اسقاط از هستی موهوم است و گاهی آن را با مقام برابر انگارد، فقیر از نظر عرفا کسی است که به کمال مطلوب نائل گشته از رسم در وجود او اثری نباشد و به مقام سلامت نفس رسیده باشد. لاهیجی در تعریف فقر آورده است: «فقر عبارت است از فناء فی الله است و اتحاد قطره با دریا، و این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که فرمود: «الْفَقْرُ سُودُ الْوَجْهِ فِي الدَّارِينِ»، به طوری که سالک کاملاً فانی شود و هیچ چیز او باقی نماند و بداند که آنچه به خود نسبت می داده است همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است.» (لاهیجی، ۱۳۸۸: ۸۷)

فقر در عرفان

فقر از کلمات کلیدی و مفاهیم محوری تصوف و عرفان است در مجموعه آثار صوفیه، تقریباً هیچ اثری را نمی یابیم، مگر آن که بخشی از آن به فقر و فقیر و تفاوت آنها با غنا و غنی اختصاص یافته باشد اغلب مولفان صوفیه مانند ابو نصر سراج طوسی، ابو القاسم قشیری و ابوالحسن هجویری، در طرح موضوع فقر این آیه ی شریفه را پیش در آمد سخن خود قرار داده اند: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اغْنَاءَ مِنَ التَّعْصِبِ» (بقره/۲۷۳)

فقر چهارمین مقام از مقامات تصوف بر اساس دسته بندی ابونصر سراج فقر است. فقر در لغت به معنای نیازمندی و در اصطلاح نیازمندی به باری تعالی و بی نیازی از غیر اوست. عرفا در مورد فقر به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ أَلَيْسَ اللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) استناد می کنند و همچنین حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است به این ترتیب «الْفَقْرُ فُخْرِي وَ هِ افْتَحْر» (سجادی، ۱۳۸۵: ۲۳)

در تاریخ تصوف اسلامی بیش تر کلماتی که به مرور زمان سلسله ی مفاهیم مصطلحات صوفیه را ساخته اند، سرچشمه ی قرآنی دارند، دلالت این نوع کلمات در ضمن آیات قران کریم هم غالباً افزون بر معنی لغوی آنهاست، از این رو وقتی در حوزه ای بیرون از حریم کلام وحی به کار رفته اند، دریافت مفهوم روشن و متمایز آنها به تناسب حال گوینده و شنونده، بحث هایی را اقتضا می کرده است، به خصوص در قلمرو تصوف و عالم صوفیان که معمولاً معنایی بیش از معنی متعارف از آنها اراده می شده است. اصطلاح فقر و غنا در این مورد نمونه ی روشنی است به همین دلیل بسیاری از مولفان صوفیه از دیر باز، یعنی از همان دوره های نخستین، شرح و توضیح و احیاناً تعریف کلمات متداول در زبان قوم را، که به تدریج مصطلحات صوفیه نامیده شده اند، لازم دیده اند و ضبط سخنان متنوع و متعدد مشایخ را ضروری شناخته اند. (عابدی، ۱۳۸۶: ۷)

فقر در نظر صوفیه از مقامات مهم و قابل توجه به شمار میرود و عبارت است از نیازمندیهای به باری تعالی و بی نیازی از غیر او، در آیه ی شریفه آمده است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ أَلَيْسَ اللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) در کتب صوفیه و عرفا حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است به این ترتیب: «الْفَقْرُ فُخْرِي وَ هِ افْتَحْر» و این حدیث در سفینه البحار (چاپ نجف، ج ۲ ص ۳۷۸) جزو احادیث نبوی آمده است. (سجادی، ۱۳۸۵: ۲۳)

فقیر از نظر عرفا کسی است که هیچ چیز را در تصرف خود در نمی آورد، زیرا هر چه در تصرف خود در نمی آورد، زیرا هر چه در تصرف انسان آید به همان مقدار او را بند می زند و دل بسته و گرفتار می کند «از ابو علی دقائق» نقل شده است که گفت: «بنده آنی که در بند آنی، اگر در بند نفسی بنده نفسی و اگر در بند دنیایی بنده ی دنیایی» قال رسول الله عليه و سلم: «تَعَسَّ عَبْدُ الْحَمِيصَةِ» (قشیری، ۱۳۸۹: ۳۶۱)



غنا در مقابل فقر از اوصاف کمالیه ی نفس است بلکه از صفات کمالیه موجود بما انه موجود است از این جهت غنا صفتی ذاتی برای حق تعالی محسوب می شود و مخلوقات متصف به فقر ذاتی اند و هرگز غنی نمی گردند. با تعریف غنا که ضد فقر است بیشتر به شناخت فقر رهنمون می شویم به طور کلی «غنا» یعنی دارایی، اعم از این که این دارایی عاریتی باشد یا ذاتی بهر حال دارنده ی چیزی، حتی به اعتبار، از آن جهت که آن را دارا است، مالک آن چیز است بنابراین فرد غنی یا آنچه را دارد از خود دارد (غنا ی حقیقی) و یا از دیگری (غنا ی عرضی یا اعتباری). (ابن عربی، ج ۷ ص ۸۸)

فقر در قرآن

در قرآن کریم، آیات بسیاری درباره ی کمک به فقیر آمده است؛ ولی در هیچ آیه ای، اظهار فقر و نیاز ستایش نشده است؛ بلکه بر عکس آنان را که با پنهان داشتن فقر، گرسنگی را تحمل کرده، ستایش می شوند.

خداوند در قرآن خود را یاریگر و دوست صابران بر فقر می نامد «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره/۳۵۱) (نه دوستدار آنان که به گدایی و اظهار نیاز، روی می آورند. سید علی اکبر قرشی در قاموس قرآن، ضمن بیان معنای لغوی فقر می نویسد: «ناگفته نماند . . . حاجت، ذاتی است. مثل: یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) ای مردم شما به خدا محتاجید و خدا اوست بی نیاز ستوده. این شامل حال همه است . . . و یکدفعه به معنی ناداری و بی چیزی است مثل « وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۶) « فَكُلُوا مِنْهَا وَ اطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (حج/۲۸). (قرشی، ۱۳۵۴ : مدخل فقر .)

خداوند، در احکام اجتماعی نحوه ی رفتار فقرا و شیوه ی برخورد مسلمانان برای رفع این معضل اجتماعی را برای عموم مسلمین توصیف نموده است : « لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (بقره/۲۷۳-۲۷۲)

بنابراین فقیر علاوه بر کار و تلاش همانند تمام آدمیان باید به خدا توکل کند و این وظیفه ی دیگران است که از زردی صورت که حاصل گرسنگی اوست بی به نیازش برده و کمکش کنند. او به خواهش یا اصرار از مردم کمک نمی خواهد. مردم باید افتخار و وظیفه ی الهی خود را کمک کردن به آنان بدانند و اجر آن را از خداوند خواهند دریافت صدقه و مصرف آن چنان مهم است که خداوند این کار را وظیفه ی پیامبر و حکام اسلامی می داند و کسانی را که مؤمنانی برای پرداخت صدقات -هرچند کوچک باشد- مسخره می کنند؛ منافق و مخالف می خواند: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه/۷۹)

فقر در حدیث و گفتار ائمه (ع)

فقر در کلام بزرگان دین نیز نمودی اینگونه دارد رسول خدا(ص) در دعای خویش: «می فرمود: بار الهی، در حال فقر و ناداری مرا زنده بدار و در حال ناداری مرا بمیران و مرا با کسانی دارا نیستند، محشور نما» (طباطبایی، ۱۳۸۵:۱۲۱)

این چگونه فقری است که حضرت: رسول(ص) نیز خواهان آن است؟ ترک تعلق، بی نیازی از غیر خدا و دست دراز نکردن به مال دیگران، حتی برتر از این چشم نداشتن به هر آنچه تعلق به غیر دارد؛ نهایت فقر و کمال رضاست. پیامبر(ص) فرمود: [از جبرئیل] پرسیدم تفسیر قناعت چیست؟ جبرئیل گفت: قناعت یعنی اینکه شخص قانع به آن چیزی که از دنیا به او رسیده، قناعت می کند و در مقابل عطا ی اندک تشکر می نماید. (همان، ۶۳).

حضرت علی(ع) در نهج البلاغه، در سیری بر زندگی پیامبران، ضمن تفسیر آیه «رَبِّ إِيُّهَا لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (قصص/۲۴) می فرماید: «وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ كَافٍ لِكَفِّ فِي الْأَسْوَةِ، وَ دَلِيلٌ لِكَفِّ عَلَى دَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا، وَ كَثِيرٌ مَخَارِبِهَا وَ مَسَاوِيهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَ طُبَّتْ لِعَيْرِهِ أَكْنَفُهَا، وَ قُطِمَ



عَنْ رِضَاعِهَا، وَ رَوَى عَنْ زَخَارِفِهَا. وَ إِنْ شِئْتَ تَنَبَّأْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ (ص) حَيْثُ يَقُولُ «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» وَ اللَّهُ، مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَا كَلْمُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ، وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شِفَيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ، لَهُزَالِهِ وَ تَشُدُّبِ لَحْمِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۳۰۰)

پیامبر (ص) می فرماید: «مَنْ اقْتَصَدَ أَغْنَاهُ وَ مَنْ بَدَّرَ أَفْقَرَهُ اللَّهُ وَ...» (کلینی، ۹۵: بی تا ج ۴)

حضرت رسول (ص) شیوه های دوری از فقر و رسیدن به رفاه و آسایش را به مردم می آموختند و ائمه ی اطهار نیز چنین به هدایت و راهنمایی مردم می پرداختند. امام صادق (ع) می فرماید: «إِنَّ السَّرْفَ يُوْرِثُ الْفَقْرَ وَ إِنَّ الْقَصْدَ يُوْرِثُ الْغِنَى» با این وجود اگر فقیری به نزد ایشان می آمد؛ به هر نحو به او کمک می کردند و همواره یاران را به تحمل و صبر در فقر دعوت نموده و خود مانند فقیرترین مردم می زیستند. (عاملی، بی تا: ج ۱۵/۲۵۸)

امام سجاده (ع) می فرماید: «بار الها...! اول گدایی نیستم که از تو تقاضا نموده و با وجود این که شایسته ی نا امیدی است به او احسان نموده ای.» (صحیفه سجاده، ۱۳۸۶: ۱۳۹)

در مقابل دوستی با فقرا و جلب رضایت ایشان در احادیث، مورد تأکید قرار گرفته است. برای نمونه امام حسین (ع) می فرماید: «اتَّخَذُوا عِنْدَ الْفُقَرَاءِ آيَادِي فَإِنَّ لَهُمْ دَوْلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» با نیکی به نیازمندان نزد آنان جایگاهی برای خود بیابید که آنان در روز قیامت مقام و منزلتی دارند (کلینی، بی تا، ج ۱۰۳: ۲)

فقر از دیدگاه مولانا

فقر یکی از موضوعاتی است که مولانا در تمامی آثار خود به هر بهانه ای به آن گوشه چشمی انداخته و مقام منبع آن را ستوده است. همان طور که در بخش های پیشین آمد، فقر در اصطلاح عامه، به معنای نداری و نیازمندی است اما این معنا در نظر عرفا و از جمله مولوی تعبیری مردود شمرده شده است، مولوی همواره از افراد متکدی که از فقر تنها اسمی را به یدک می کشند و از حقیقت آن بی بهره اند بیزاری جسته و در مثنوی از آنان به عنوان ماهی که در ریگزار زندگی می کند و مرغ خانگی که به خاک وابسته است یاد کرده است:

مرغ خاکی بود درویش نان	شکل ماهی لیک از دریا رمان
مرغ خانه است او نه سیمرغ هوا	لوت نوشد او، ننوشد از خدا
عاشق حلق است او بهر نوال	نیست جانش عاشق حس و جمال

(مثنوی، ۱/ب، ۲۷۵۴-۲۷۵۶)

فقیر از نظر مولانا کسی است که از تمام تعینات و دلبستگی های دنیا برهنه شده، ترک دنیا و عواض آن را کرده باشد و در برابر ناملایمات حاصل از آن ترک کردن، صبر و خرسندی پیشه کند، فروزانفر در این باره می گوید: «مقصود مولانا از فقر به احتمال قوی، نیازمندی به حق و بی نیازی از غیر است و فقر، به این معنی فخر است زیرا سالک را بر طلب کمال برمی انگیزد.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۰۰۱ ج ۳)

در غزلیات شمس نیز تنها ملبس بودن به لباس ژنده را ملاک فقر محسوب نمی کند و معتقد است که باید از مصاحبت با اشخاصی که از فقر تنها رسمی را می شناسند برحذر بود:

درویش را چه بود نشان، جان و زبان درفشان نی دلخ صد پاره کشان، چیزی بده درویش را

(کلیات شمس، ۱/ب، ۱۵)

فقر حقیقی از سیمای درویش استنباط نمی شود:

فقر را در نور یزدان جو، مچو اندر پلاس هر برهنه مرد بودی، مرد بودی نیز سیر

(همان، ۱/ب، ۱۰۶۹)



«مولانا برای تبیین فلسفه ی فقر، تحول زمستانی و بهاری خاک را مثال می زند. خاک در پائیز و زمستان عریان می گردد و تهی دست می شود، این مقدمه و تمهیدی است برای برگ و توشه ی دل انگیزی که در بهار آینده باید به دست آورد. فقرا آغاز یک تحول درونی است برای احیاء و سرزندگی همیشگی.» (محمدی، ۱۳۸۸: ۷۷۵)

خاک را دادیم سبزی و نوی
تا ز تبیدیل فقر آگه شوی
(مثنوی، ۵/ب ۲۷۴۳)

درویشان و فقرا اگر چه به ظاهر انسان های خاکی و زنده پوشی هستند اما در حقیقت، سلاطین جهان هستند که از شدت مستی حق از خویشتن بی خویش شده اند مولانا در کلیات شمس در این مورد این گونه می گوید:

ملوکانند درویشان ز مستی جمله بی خویشان
اگر چه خاکیند ایشان ولیکن شاه و سلطانند

(کلیات شمس، ۱/ب ۵۷۲)

گر چه به زیر دلقی شاهی و کیقبادی
ورچه ز چشم دوری در جان و سینه یادی

گر چه به نقش پستی، بر آسمان نشستی
قندیل آسمانی، نه چرخ را عمادی

(همان، ۲/ب ۲۹۳۵)

مولانا مقام درویشان را بسیار رفیع می داند و آنان را از چنان منزلت و رتبه ی متعالی برخوردار می داند که گویی تما مقامات دنیوی را به دست آورده است و سلطنت سنجر هم در برابر قدرت و ظفرمندی درویش پست می شود:

هان ای فقیر، رو ز فقیری گله مکن
زیرا که صد چو مملکت سنجر گرفته ای

هجده هزار عالم اگر ملک تو شود
بی روی دوست چیز محقر گرفته ای

(کلیات شمس، ۲/ب ۲۹۸۳)

مولانا در تصویری روشن فقر را که مظهر خوبی است به معدنی از لعل مانند کرده که هر کس آن را برگزیند او را اطلس شاهانه بخشد و از عالم ماده بی نیاز می شود:

فقر را در خواب دیدم دوش من
گشتم از خوبی او بیهوش من

فقر را دیدم مثال کان لعل
تا ز رنگش گشتم اطلس پوش من

(همان، ۱/ب ۲۰۱۵)

مولانا نیز فقر را فخر خود می داند و می گوید عاشقان حق در ظاهر فقیر و تهی دست هستند، اما در پشت این فقر هزاران عزت و ناز وجود دارد:

فقر فخری از گرافست و مجاز
نی هزاران عز پنهاست و ناز

(مثنوی، ۱/ب ۲۳۵۷)



برگ بی برگی همه اقطاع اوست

فقر و خواریش افتخارست و علوست

(همان، ۳/۴۵۱۹)

مولانا فقر را از آن جهت فخر انسان می داند که دست کم فرصت گناه ورزیدن و گرد معصیت گشتن را به او نمی دهد و اگر فقر را فخر خوانده اند به

این سبب است که انسانها دسترسی به منابع گناه پیدا نمی کنند. (ر.ک. محمدی، ۱۳۸۸:۷۷۵)

فقر از این رو فخر آمد جاودان

گه به تقوا ماند دست نارسان

ز آن، غنا و آن، مردود شد

که ز قدرت صبرها پدرود شد

آدمی را عجز و فقر آمد امان

از بلای نفس پر حرص و غمان

(مثنوی، ۳/۳۲۸۱-۳۲۸۳)

از نظر مولانا این فرمایش پیامبر که «فقر مایه افتخار من است» از آن رو کلامی والا و گرانتقد است که سبب می شود انسان از آزمندان بگریزد و به سوی

خداوند بی نیاز پناه برد.

فقر فخری بهر آن آمد سنی

تا ز طاعمان گریزم در غنی

(همان، ۵/۷۱۵)

مولانا در دفتر اول در ضمن حکایتی آورده است که مردی به زن خود نصیحت می کند که بر فقر من طعنه مزن که آن باعث فخر نبی است:

گفت: ای زن، تو زنی یا بوالحزن

فقر فخرست و مرا بر سر مزن

(مثنوی، ۱۳۸۴:۷۰۵ دفتر اول)

که می گوید اگر پیامبر گفت فقر مایه ی مباحات و نازش من است، این کلام از روی گزاف و مجاز نیست، بلکه بر اساس حق و حقیقت است زیرا با فهمیدن معنی حقیقی فقر خواهی دید که هزاران عزت و سر بلندی در این فقر نهفته شده است.

رابطه ی قناعت و فقر از دیدگاه مولانا

عرفا قناعت کردن را یکی از صفات فقرا می دانند و مهم ترین بارزه ی متصف شدن به این صفت را رضایت به حکم خداوند و عزت و سرافرازی محسوب می کنند. از نظر آنان هر کس که از حطام دنیوی فقط در حدی بهره گیرد که برای حفظ حیات و انجام تکالیف دینی به آن نیاز دارد فضیلت قناعت را به کار بسته و در مقامی بالاتر به آرمان فقر اختیاری نایل می شود. قشیری در باره ی قناعت آورده است: «قناعت بسنده کردن است به آن چه بود و بیشتر را طلب ناکردن.» (قشیری، ۱۳۸۹:۳۰۲)

کسی که قناعت پیشه باشد و به آنچه خداوند به او عطا کرده است راضی باشد، از دیگران مستغنی می گردد و این همان اصل اساسی در فقر است. امام صادق(ع) در این باره می فرماید: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ» هر کس آنچه خدا روزیش کرده قانع باشد از بی نیازترین مردم است. (کلینی، ج ۲/۱۳۹ حدیث ۹)

و همچنین امام، ابراز نیاز در برابر خلق را مایه ی خواری و ذلت انسان می داند و در این باره می فرماید:

«ما أَقْبَحُ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُدْلَهُ» چه زشت است برای مومن که میل و رغبتی در او باشد که او را خوار و ذلیل کند. (همان، ج ۲/۳۲۰ حدیث ۱)

مولانا با تأثیر پذیری از سخن اهل بیت، درویش حقیقی را کسی می داند که از خلق خدا گدایی نکند و خدا برای او کافی باشد:

سایل آن باشد که مال او گداخت

قانع آن باشد که جسم خویش باخت

(مثنوی، ۶/۱۴۷۳)



البته باید توجه داشت که فقر و قناعتی که از تقوا و پرهیزگاری حاصل آمده باشد، با ظنت و ناخن خشکی لثیمان و فرومایگان تفاوت دارد، زیرا فقیر خود فقر را برگزیده است. از وجود آن خرسند است مولوی در این باره در مثنوی معنوی آورده است:

قلتی کان از قناعت وز تقاست آن ز فقر و قلت دونان جداست
(مثنوی، ۴/ب/۳۱۳۳)

رابطه ی زهد و فقر از دیدگاه مولانا

سومین مقام از مقامات سلوک از نظر ابو نصر سراج، زهد است که بنیاد و اساس کارهای نیک و نخستین قدم قاصدین به پروردگار و منقطعین از دنیا به سوی خداست.

زهد اسم معنی است یعنی اعراض از دنیا، دنیا را برای آخرت ترک کردن. جمع اسم فاعل این کلمه یک بار در قرآن و آن هم در سوره ی یوسف آیه ی ۲۰ به کار رفته است. (دایره المعارف تشیع، ج ۸: ۵۵۰)

مولانا جلال الدین در دیوان شمس و مثنوی معنوی گاه دنیا را به ویرانه ی جایگاه جفدان و جوز پوسیده و گاه چراگاه خران تشبیه کرده است که فقط جسم در آن پرورش می یابد و روح در آن غریب است:

ویرانه ای آب و گل چون مسکن بوم آمد این عرصه کجا شاید پرواز همایی را

(دیوان شمس، ۱/ب/۷۷)

ای جهان آب و گل تا من تو را بشناختم صد هزاران محنت و رنج و بلا بشناختم

تو چراگاه خرانی نی مقمام عیسی این چراگاه خران را من چرا نشناختم

(همان، ۱/ب/۱۵۸۵)

جوز پوسیده است دنیا ای امین امتحانش کم کن از دورش بین

(مثنوی، ۶/ب/۳۴۷۱)

مولانا جلال الدین زهد و تقوا را طریق ایمنی و راه سلامت می داند و می گوید:

گفتا کجاست ایمن، گفتم که زهد و تقوا گفتا که زهد چه بود؟ گفتم ره سلامت

(دیوان شمس، ۱/ب/۴۳۶)

تقابل فقر مادی و فقر معنوی از دیدگاه مولانا

اگرچه در آثار «مولانا» تا حدودی به بحث فقر مادی اشاره شده است ولی از دیدگاه او نیز دنیا، غافل بودن از خداوند است و گرنه داشتن مال و جاه دنیوی با مفهوم حقیقی فقر منافاتی ندارد، زیرا اصل اساسی در فقر، عدم دل بستگی به مال است نه نبودن آن:

چیست دنیا از خدا غافل بُدن نی قماش و نقره و میزان و زن

مال را کز بهر دین باشی حمول نِعَمَ مَالٍ صَالِحٍ، گفت آن رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است

(مثنوی معنوی، ۱۳۸۴: ۹۸۳)

مولوی در تمثیل «اعرابی درویش و ماجرای زن» او به تقابل فقر مادی و معنوی پرداخته و نتیجه گرفته است که فقر مادی با تلاش، مرتفع می شود در حالی که فقر معنوی مقامی است که رسیدن به آن دشوار است و شایسته صاحب جمالات معنوی است:

گفت ای زن تو زنی یا ابوالحزن فقر فخر است و مرا بر سر مزن



کل بود او کز کله سازد پناه

مال زر سر را بود همچون کلاه

چون کلاهش رفت خوشتر باشدش

آنگه زلف جعد و رعنا باشدش

پس برهنه به که پوشده نظر

مرد حق باشد به مانند بصر

(مثنوی، ۱/ب ۲۳۴۲-۲۳۴۵)

فقر معنوی مانند کلیدی است که هر مشکل و کار بسته ای را باز می کند:

باز کند قفل را فقر مبارک کلید

فقر برده سبق، رفته طبق بر طبق

(کلیات شمس، ۱/ب ۸۹۰)

رابطه ی فقر و فنا از دیدگاه مولانا

عرفا گاه فقر را با مقام فنا برابر می دانند و منظور آنان از فقر «فناى نفس» ، سلب انانیت و سقوط از هستی موهوم است. در این مقام سالک از هستی اعتباری خود رسته و نعلین دو کون از پا بیرون می افکند، هم از دنیا و هم از آخرت خود دل بر می کند و به صفت عدم اصلی و ذاتی خود برمی گردد به طوری که هیچ عملی یا احساسی یا نعت و وصفی را به خود نسبت نمی دهند.

کاشانی درباره ی آن دسته از کسانی که به مرتبه ی فنا رسیده اند می گوید: «ایشان را نه ذات و صف که هیچ ندارند، هم ندارند، مَحْوٌ مَحْوٌ وَ مَحَقٌ فِی مَحَقٍ...» و این فقیر است که بعضی از صوفیان ورای آن هیچ مقام اثبات نکرده اند و صاحب این فقر را در دو کون هیچکس نشناسد مگر حق سبحانه، چه خداوند عالم غیور است، خواص اولیای خود را از نظر اغیار مستور دارد تا غایتی که از نظر خود مستور باشند اولیائی تحت قبایی لا یعرفهم غیری.» (کاشانی، ۱۳۸۹:۳۷۸)

مولانا نیز همچون عرفای دیگر، گوشه چشمی بر این موضوع ارزشمند انداخته و در تمام دفترهای مثنوی به هر بهانه ای این مقام منبع را ستوده است. «مولانا جلال الدین نیز فقر را مرادف «فنا» می داند و می گوید همه ی غم های آدمی از این باد و بور اوست و خواستهای نفسانی است که ریشه هستی او را می کند اگر اندکی استغنا باید و قناعت پیشه کند از این مرگ تدریجی که همان غم و اندیشه های کودکانه این جهانی است رهایی خواهد یافت و برای رسیدن به فقر حقیقی و رهایی از مضار و زیان های ثروت اندوزی، صوفی باید به خدای خود پناه ببرد و یا به مرد کاملی رجوع کند.» (گوهرین، ۱۳۸۲:۳۳۳)

مولانا در دفتر ششم مثنوی فقر را بالاترین مرتبه می داند و درویشانی را که ظاهرا و باطنا فقیرند را از همه جلوتر می داند:

بر همه بردند درویشان سبق

نیستی چون هست بالاین طبق

کار فقر جسم دارد به سوال

خاصه درویشی که شد بی جسم و مال

(مثنوی، ۶/ب ۱۴۷۱-۱۴۷۲)

«نیکلسون» در شرح این ابیات می گوید: مراد از نیستی در مصراع نخست نیستی نسبت نسبی، یعنی قابلیت صرف وجود است که بلا انقطاع تحقق خارجی می پذیرد و به صفات و اسماء الهی ملبس می شود؛ می توان گفت که این عدم منسوجی است که حق تعالی بر آن نقش ها می زند تا کمالاتش نمایش یابد و برای این منظور هیچ آئینه ی دیگری به خوبی نیستی عارف نمی تواند مفید افتد.» (نیکلسون، ۱۳۸۴:۴۳۸)

از نظر مولوی کسی که خودپسندی و انانیت خود را محو کند و به مقام فنا برسد از جاه طلبی و یا ظلم جاه طلبان ترسی ندارد و به تعبیر «المفلس فی امان الله» ترسی از دشمنان نخواهد داشت پس فقر را اسوه و الگوی خویش قرار داد. (محمدی، ۱۳۸۸:۷۶۸)

هر صباح از فقر مطلق گیر درس

چونکه گشتی هیچ از سندان مترس

(مثنوی، ۵/ب ۵۳۲)

وقتی که سالک فهمید غیر خدا همه فانی اند همه چیز را بی واسطه از حق درخواست می کند و نسبت به لوازم و اسباب به استغنا و بی نیازی دست می

یابد:



چون ندیدی تو وفا در ناودان

زین سبب بستان تو آب از آسمان

(مثنوی، ۳/ب/۵۶۰)

اینجاست که سالک با مباحثات خود را فقیر می خواند و «الفقر فخری» می گوید زیرا فقر چنانکه صوفیان می گویند «متضمن استغنا از خلق است پس نتیجه آن عزت است نه خواری و ذلت، زیرا اصل خواری ها و ذلت ها حاجت و نیاز است و درویشان گرد نیاز و حاجت مادی را از دامن دل سترده اند و آستین بی نیازی بر جهان و جهانیان افشاندند اند.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۰۰۶)

مولانا جلال الدین سرمایه ی عدم تعلق به دنیا و مادیات و رهایی از بند هوای نفس را توشه ی فقیران می داند و می گوید:

برگ بی مرگی بود ما را حلال

مرگ بی مرگی بود ما را حلال

(مثنوی، ۱/ب/۳۹۲۷)

غنا از دید مولانا

مولانا غنای مطلق را فقط از آن خداوند می داند و به فقر همه ی بندگان چنین اقرار می کند:

آن خدایست آن خدایست آن خدا

آنکه بدهد بی امید سودها

نور گشت و تابش مطلق گرفت

یا ولی حق که خوی حق گرفت

کی فقیری بی عوض گوید که گیر

کو غنی است و جز او جمله فقیر

(مثنوی، ۳/ب/۳۳۵۲)

سوی ما محتشمانند و به سوی تو گدا

مه و خورشید و فلک ها و معانی و عقول

(کلیات شمس، ۱/ب/۱۶۹)

از غنی دان آنچه بینی با گدای

ما گدایانیم و الله الـغنی

(همان، ۲/ب/۲۹۰۲)

بی توجهی به دنیا و مال و منال آن، اندیشه ای است که بسیار صریح و شفاف در آثار بزرگانی چون سنایی، مولوی و عطار دیده می شود مولوی مال را

جزو وسیله ای برای گمراهی و غرور و تکبر انسان نمی داند و از سر آن به فقر پناه می برد.

کرد ما را مست و مغرور و خلق

مال دنیا شد تبسم های حق

کان تبسم دام خود را بر کند

فقر و رنجوری به است ای سند

(مثنوی، ۱/ب/۳۰۴۰-۳۰۴۱)

از دیدگاه مولانا انسان در حال توانگری ظاهری، سرکش و نافرمان می شود و مانند فیلی که خواب هندوستان را ببیند یاغی می شود:

همچو پیل خواب بین یاغی شود

زانکه انسان در غنا طاغی شود

پیلان را نشنود آرد دعا

پیل چون در خواب ببیند هند را

(همان، ۳/ب/۴۲۰۱-۴۲۰۲)

مال و ثروت از نظر مولانا مانند کلاهی است که بر سر می نهد، اما آن را که صاحب زلف و جعد زیباست احتیاجی به کلاه ندارد بلکه کلاه حجاب حسن

خداداد او می شود:

کل بود آن کز کله سازد پناه

مال و زر سر را بود همچون کلاه

چون کلاهش رفت خوش تر آیدش

آن که زلف و جعد رعنا بآیدش

پس برهنه به که پوشده نظر

مرد حق باشد به مانند بصر



(مثنوی، ۱/ب ۲۳۴۳-۲۳۴۵)

همان طور که سیاهی با حضور نور معنا پیدا می کند و زر از دادن زکات افزون می شود توانگری نیز در خواری فقر نهفته است و طوق دولت به گردن فقر بسته شده است پس توانگر واقعی کسی است که فقر واقعی را تجربه کرده باشد.

تا نگری پنهان کنی در ذل فقر طوق دولت بسته اندر غل فقر

(مثنوی، ۶/ب ۳۵۶۹)

موازنه ی فقر و غنا از دید مولانا

قدمای صوفیه در تفضیل فقر بر غنا و غنا بر فقر و رجحان یکی بر دیگری به اختلاف سخن گفته و نظرات مختلفی را عنوان نموده اند، اما اغلب آنان فقر را مرجح شمرده اند زیرا غنا را فقط صفت حق تعالی می دانند و از نظر آنان غنی مطلق فقط اوست.

عز الدین محمود کاشانی فقر را برای سالکان مبتدی و متوسطان فاضل تر می داند. (کاشانی، ۱۳۸۹: ۳۷۶)

طبیع و سرشت انسان به گونه ای آفریده شده است که از فقر و نیستی ترسان است و برای رسیدن به آرامش خیال خود، به طلب کسب و کار و مال و زر می روند از مال و زر دنیا به آب شور تعبیر کرده است و در این باره می گوید:

آن چنان کز فقر می ترسند خلق زیر آب شوره رفته تا به حلق

گر بترسیدی از آن فقر آفرین گنج هاشان کشف گشتی در زمین

جمله شان از خوف و غم در عین غم در پی هستی فتاده در عدم

(مثنوی، ۳/ب ۲۲۰۵-۲۲۰۷)

مولانا در دفتر ششم مثنوی این ترس از فقر را ناشی از بی خبری انسان نسبت به آن می داند، غافل از آنکه شرف انسان در فقر نهفته است و کمال او در فقر و نیستی است و با آوردن داستان هندو بچه که از ملازمت سلطان محمود می ترسید این بحث را بسیار شفاف ساخته است.

فقر آن محمود توست ای بی سعت طبع ازو دایم همی ترسانند

گر ببینی رحم این محمود راد خوش بگویی عاقبت محمود باد

فقر آن محمود تست ای بیم دل کم شنو زین مادر طبع مضل

چون شکار فقر گردی تو یقین همچو کودک اشک باری یوم دین

(همان، ۶/ب ۱۴۰۰-۱۴۰۳)

مولانا مقام فقر را مقام ایمنی از جمیع مهالک نفسانی می داند که در پناه آن انسان از مفاکک هلاک نجات می یابد و مال و ثروت در دست مبتدیان را فقط باعث هلاک و نابودیشان می داند:

چون شکسته می دهد اشکسته شو امن در فقر است اندر فقر رو

آن کهی کاو داشت از کان نقد چند گشست پاره پاره از زخم کلند

تیغ بهر اوست کاو را گردنی ست سایه کافکنده ست بر وی زخم نیست

مهرتری نفت است و آتش ای غوی ای برادر چگون در آذر می روی

هر چه او هموار باشد با زمین تیرها را کی همدف گردد ببین

(همان، ۴/ب ۲۷۵۷-۲۷۶۱)

برتری فقر بر غنا از دیدگاه مولانا



مولانا مانند دیگر عرفا، فقر را بر غنا رجحان داده است و برای این برتری دلایلی را عنوان داشته که به ذکر بعضی از آنها می پردازیم. یکی از دلایلی که فقر بر غنا برتری دارد از نظر مولانا، آرامش خاطری است که در فقر و نداری نهفته است. تصاحب ها و تملک ها همواره موجبات طغیان و سرکشی انسان را فراهم می کنند و آشفتگی خاطر او را به دنبال دارند زیرا پیوسته ترس از بین رفتن داشته ها و اموال با انسان توانمند همراه است و دغدغه ی حفظ و تکثیر مال و زیاده طلبی لحظه ای او را رها نمی کند. مولانا غنا را زمینه ساز گناه و زایل کننده شکیبایی انسان می داند و به همین دلیل فقر را تنها راه رهایی از عوامل جانکاه دنیا معرفی می کند و می گوید:

حال ز قال به تو را، فقیر ز مال به تو را / شعله و شال به تو را، تاج و لوا چه می کنی
چونکه ز مال روز و شب نیست تو را بجر تعب / گوشه ی عافیت طلب این همه را چه می کنی

(کلیات شمس، ۲/ب/۳۲۲۸)

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد / نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
به همت ار نشوی در مقام خاک مقیم / مقام خویش بر اوج علا توانی کرد

(همان، ۱/۹۵۹)

یکی از برتری های فقر بر غنا، امکان رعایت تقوی در فقر است و ناامیدی نفس از حرص است:

فقر از این رو فخر آمد جاودان / که به تقوی ماند دست نارسا
ز آن غنا و ز آن غنی مردود شد / که ز قدرت صبرها بدرود شد
آدمی را عجز و فقر آمد امان / از بلای نفس پر حرص و غمان

(مثنوی، ۳/ب/۳۲۸۳-۳۲۸۵)

عرفا عموماً امنیت و سلامت انسان را در فقر می دانند و همگی بر قول «المفلس فی امان الله» اتفاق نظر دارند. از نظر مولانا نیز تنها شکستن فقر و فروتنی است که انسان را از گزند دشمنان و آسیب ها در امان می دارد و فقر ایمنی برای عارف است:

راهزن هرگز گدایی را نزد / گرگ، گرگ مرده را هرگز گزد
خضر کشتی را برای آن شکست / تا تواند کشتی از فجار رست
چون شکسته می رهد اشکسته شو / امن در فقر است اندر فقر رو

(مثنوی، ۴/ب/۲۷۵۵-۲۷۵۷)

یکی از فواید فقر، کسر نفس است با فقر؛ فقر به معنای نداری است و موجب ناامیدی نفس از سرکشی است و باعث تضعیف آن می شود:

کرم کست آن ازدها از دست فقر / پشه ای گردد ز جاه و مال و صقر
ازدها را دار در برف فراق / هین مکش او را به خورشید عراق

(مثنوی، ۳/ب/۱۰۵۶-۱۰۵۸)

مولانا از سالک تازه وارد می خواهد کبر و خودپسندی را رها کند و فقر را برگزیند زیرا غنا را از فایده و سود می بیند:

چو کبر را بگذاری صفا ز حق یابی / بدانی آنگه کین کبریا چه سود کند
برو به نزد خداوند، شمس تبریزی / فقیر او شو، جانا غنا چه سود کند

(کلیات شمس ۱/ب/۹۴۹)

فقر را تعالی انسان است که به وسیله آن حتی مقام خود را از آسمانها بالا می برد:



بر آسمان نهی پاگردست این دو بوسی

عشق یست سخت زیبا فقریست پای برجا

(همان، ۲/ب ۲۹۳۹)

سالک با قدم نهادن در وادی فقر از شر نفس حریص و انواع اندوها ایمن می گردد و با فاصله گرفتن از منیت خود به کمال، تعالی و روح و جانی لطیف دست می یابد:

جون این جهان فرو شد، وا شد دگر جهانی

اندر شکست جان شد پیدا لطیف جانی

گر چه ز زخم تیشه در هم شکست جانی

بازار زرگران بین کز نقد زر چه پر شد

(همان، ۲/ب ۲۹۵۷)

فقر انسان کامل

فقیر از نظر مولانا کسی است که از تمام تعینات و دل بستگی های دنیا برهنه شده، ترک دنیا و عوارض آن را کرده باشد و در برابر ناملازمات حاصل از آن ترک کردن، صبر و خرسندی پیشه کند. فروزانفر در این باره می گوید: «مقصود مولانا از فقر به احتمال قوی، نیازمندی به حق و بی نیازی از غیر است و فقر به این معنی فخر است زیرا سالک را بر طلب کمال برمی انگیزد.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۰۰ ج ۳)

کسی که نور فقر بر جانش تابیده به دنیا و زیبایی آن التفاتی نمی کند و چون به کمال پختگی رسیده است دنیا را چیزی جز لهُو و لعب نمی داند و نسبت بدان دلسرد است و از بودن مال شاد و از نبود آن متأذی نمی گردد.

چه التفات نماید به تاج و تخت و لوا

کسی که نوبت الفخر فخر زد جانش

میان زهر گیاهی چرا چرند چرا

چو باغ و راغ حقایق جهان گرفت همه

(کلیات شمس، ۱/ب ۲۲۳)

چنین بود نظر پاک کبریا دیده

به پیش دیده دو عالم چو دانه پیش خروس

صفات طالب و مطلوب را جدا دیده

نه طالبست و نه مطلوب آنکه در توحید

(همان، ۲/ب ۲۴۰۶)

پس از قدم نهادن در راه معرفت، خداوند درهای رحمتش را به سوی سالک می گشاید و او را از رنج طلب و ما و منی رها می کند. خ.شی و ناخوشی های زندگی احوال فقر را متغیر نمی سازد و به سان صحرایی هستند که زلزله به آنان آسیبی نمی رساند، دریایی هستند که بیم راهزن و جامه کن ندارند و همان طور که سلیمان چه زمانی که بر تخت ملک تکیه زده بود و چه زمانی که ماهی گیری بیش نبود و جاه و جلال خود را از دست داده بود، فقرا نیز با تغییر وضعیت مالی دچار تغییر روحی نمی شوند و بود و نبود مال در آنان تأثیری نمی گذارد زیرا فقر وارستگی است یعنی متعلق به چیزی یا کسی نبودن، حتی اگر صاحب همه چیز باشی:



هر که را جست او به رحمت و ارهید از جست و جو هر که را گفت آن مایی و ارهید از ما و من

هر کسه را صحرایی بود ایمن بود از زلزله هر که دریایی بود کی غم خورد از جامه کن

کی سلیمان را زیان شد گر شد او ماهی فروش اهرمن گر ملک بسستد اهرمن بد اهرمن

(کلیات شمس، ۱/ب/۱۹۵۹)

انسان کامل برای رسیدن به معشوق که تنها راه رستگاری وی است از هر چه باعث می شود گه میان او و این سعادت فاصله اندازد دوری می کند. این مانع حتی اگر کوچک و ناچیز هم باشد باز هم زیاد است و یک تأثیر را می گذارد و در راه سیر به سوی خداوند وجود یک سوزن از تعلقات دنیوی هم می تواند عروج انسان را متوقف کند.

چو در رفتی در آن مخزن منزه از ره روزن چو عیسی سوزنت گردد حجب چون گنج قارونی

(همان، ۲/ب/۳۱۱۹)

استنتاج

فقر یکی از مراحل سیر و سلوک عرفانی است که در نزد عرفا عموماً از مقامات نهایی، در شناخت حق محسوب می شود. فقر و غنا در ادبیات ایران و به خصوص در آثار عرفانی، سابقه‌ای کهن و جایگاهی والا دارد. «فقر» در لغت به معنای درویشی و ناداری و «غنا» نقطه مقابل آن و به معنی توانگری، بی‌نیازی و دولت‌مندی است. ارزش فقر به معنای نیاز به درگاه الهی و بی‌نیازی از غیر او، در قرآن و کلام پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و پیروان ایشان همواره مورد تأکید بوده است. باید گفت فقر و غنا از مقامات در سیر و سلوک است. تأکید بر فقر و غنا و متمرکز کردن مباحث مربوط به سیر و سلوک و معرفت‌شناسی به آن، گویای آن است که سالک به جایی می‌رسد که با آگاهی به غنای حق و فقر و نیازمندی خویش به او و بی‌نیازی از ماسوی‌الله، می‌تواند به پایان راه رسیده یا نزدیک به پایان راه باشد. زیرا این احساس نیاز به حق و بی‌نیازی از ماسوی‌الله می‌تواند مقدمه نفی کثرت و باور کردن هر چه بیشتر وحدت باشد.

اظهار فقر و دست دراز کردن در مقابل ابنای بشر به هیچ وجه در اسلام و ادب عرفانی ایران شایسته دانسته نشده است و این عمل همواره با نفی دین مبین اسلام و دعوت به کار و تلاش همراه بوده است. عرفا عموماً سختگیرتر از اصحاب رسول اظهار نیاز نزد هیچ کس را جایز نشمردند؛ اگر چه از نیکوترین خلق باشند. با این همه، با توجه به سیر تحوّل و ریشه‌های تصوّف و برخی انحرافات در آن به این مهم دست می‌یابیم که آن اعتقاد اندک به گدایی، که در کلام برخی از صوفیه دیده می‌شود؛ ریشه در باورهای هند کهن و تعالیم ودایی و هندوئی و برخی انحرافات آن دارد. عرفا، ابتدا در بحث فقر، بیشتر بر مسأله ی خُلو دست، ناداری و زندگی کردن در مسکنت و سختی تأکید می‌کردند، اما در دوران بعد که بحث خُلو قلب مطرح شد، فقر و فنا در کنار هم قرار گرفتند و عرفا این دو اصطلاح را مترادف و هم‌مرز با هم تلقی کردند. فقیر در دوران متأخر نه تنها از دنیا اعراض می‌کند بلکه از هستی خود نیز رویگردان می‌شود و با اسقاط صفات بشری نه در خود اراده ای می‌بیند و نه خود را مالک چیزی می‌پندارد، همچنین تصرف در ملک مالک حقیقی دنیا را نیز بر خود جایز نمی‌داند و در دریای حق محو و مستهلک می‌گردد.

از دیدگاه مولانا. می‌توان گفت فقر از منظر عرفای مذکور، عبارت است از عدم التفات به ماسوی‌الله و نیازمندی در برابر حق تعالی و اینکه سالک به فقر خود که صفت ذاتی انسان است اقرار نماید. توکل، اعراض از اسباب و وسایط دنیوی، ایثار و بخشش مال و فنا و محو صفات از نظر این عارف از ویژگی‌های بارز فقرای صادق محسوب می‌شود. از دیدگاه مولانا مقام فقر، مقام ایمنی از جمیع مهالک نفسانی است و معتقد است که در پناه آن انسان از



مغاک هلاک نجات می یابد. وی فقر را عدم التفات به مال و ثروت دنیایی و راه رها شدن از خواسته ها، تهی شدن از همه ی خواهش های نفس و ترک تمام آرزوها و کام آدمی می دانند.

کتابنامه

الف) کتابها

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، گردآوری ابوالحسن، سید رضی، ترجمه علی دشتی، چاپ دوم، قم، لاهیجی
۳. ابن عربی، محی الدین، (۱۴۰۵)، الفتوحات المکیه، ۱۴ جلدی، تحقیق عثمان یحیی، چاپ دوم، مصر
۴. خرمشاهی، بهاء الدین، (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، انتشارات دوستان
۵. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، تهران، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران
۶. دایره المعارف تشیح، (۱۳۸۶)، زیر نظر احمد صدر، حاج سید جوادی، بهاء الدین خرمشاهی، کامران فانی، انتشارات شهید سعید محبی، چاپ اول
۷. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، ارزش میراث صوفیه، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیر کبیر
۸. زمانی، کریم، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، شش دفتر، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات اطلاعات
۹. سجادی، ضیاء الدین، (۱۳۸۵)، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، چاپ هشتم، انتشارات سمت
۱۰. صحیفه سجاده، (۱۳۸۶)، امام زین العابدین (ع)، ترجمه علیرضا رجالی، چاپ نهم، تهران، انتشارات سحر
۱۱. طباطبایی، علامه محمد حسین (۱۳۸۵)، سنن النبی، ترجمه عباس عزیزی، چاپ سیزدهم، قم، انتشارات صلاه
۱۲. عاملی، شیخ حر، (بی تا)، وسائی الشیعیه، ترجمه علی اکبر افراسیابی
۱۳. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۸۲)، شرح مثنوی شریف، انتشارات علمی و فرهنگی
۱۴. قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، رساله قشیری، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات زوار
۱۵. قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۵۴)، قاموس قرآن، تهران، بازار سلطانی
۱۶. کاشانی، عبدالرزاق، (۱۳۸۵)، شرح منازل السائرین، قم، انتشارات بیدرا
۱۷. کاشانی، عزالدین، (۱۳۸۹)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، چاپ اول، تهران، انتشارات زوار
۱۸. کلینی رازی، فقه الاسلام شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب، (بی تا)، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران، چاپ صدقی نژاد
۱۹. گوههرین، سید صادق، (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، انتشارات زوار
۲۰. لاهیجی، شمس الدین محمد، (۱۳۸۸)، مفاتیح العجاز شرح گلشن راز، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ هشتم، انتشارات زوار
۲۱. محمدی، علی، (۱۳۸۸)، تفسیر مثنوی با مثنوی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشجو
۲۲. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۶)، کلیات دیوان شمس تبریزی، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات میلاد

National Conference on Future Studies, Humanities and Development

کنفرانس ملی آینده پژوهی علوم انسانک و توسعه

FHD2015.ir



شیراز مهرماه ۱۳۹۴

۲۳. مستملی بخاری، م. (۱۳۶۵)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر
۲۴. نیکلسون، رینولد الن، (۱۳۸۴)، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
۲۵. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۹)، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات سروش

ب) مقالات

۱. عابدی، محمود، (۱۳۸۶)، دولت فقر (مفهوم فقر در زبان اهل معرفت)، آئینه میراث، شماره ۳۸، صص ۱۴ تا ۱۷